# جنگ و خودآگاهی تاریخی در مشروطه‌خواهی ایرانیان

-مهدی فرجی[1]، -رضا نصیری حامد(نویسنده مسئول)[2]

**چکیده**

یکی از دلایل مشروطه‌خواهی در ایران، مقایسهٔ وضعیت نابسامان خویش با دیگران بود که به ویژه خود را در عرصهٔ نظامی و ناکامی در جنگ‌ها نشان داد. نتیجهٔ این وضعیت وقوف و آگاهی به موقعیت خود در دوران جدید بود. سوال و دغدغهٔ این نوشتار پرسش از نسبت میان تجربهٔ جنگ با التفات ایرانیان به موقعیت خویشتن در متن مناسبان نوظهور است. در این خصوص مدعای نوشتار حاضر آن است که خودآگاهی هرچند از سنخ اندیشه‌ورزی و هویت‌یابی است، موضوعی انتزاعی نبوده و در نسبتی دیالکتیکی با واقعیت عینی و انضمامی حاصل می‌گردد. در تحلیل این مدعا از تأملات اندیشمندان سنت آلمانی از قبیل نیچه، هگل و هایدگر استفاده شده تا نشان داده شود که چگونه آگاهی با تاریخ و سنت تداوم یافته تا به اکنون نسبتی معنادار دارد. بر این اساس، شوک ناشی از وقایع نوین تاریخی به ویژه شکست در جنگ‌ها، موجب بازاندیشی در وضعیت ایرانیان در دورهٔ قاجاریه شده و آگاهی نوینی که ناشی از فهم شکاف بین ایران و دنیای جدید از سویی و واقعیت موجود و وضعیت ایده‌آل از سویی دیگر بوده، پدیدار گردید. از خلال این آگاهی، ایرانیان متوجه ناکارآمدی سیستم سیاسی و کژکارکردی‌های آن شده و رویه‌ای انتقادی را در پیش گرفتند که مشروطه‌خواهی و به تبع آن مطالبهٔ نوسازی از ثمرات آن بود.

**واژگان کلیدی:** خودآگاهی، جنگ‌های ایران و روسیه، جنگ هرات، مشروطه‌خواهی، نوسازی

در حال ویرایش

[1] استادیار گروه تاریخ، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران
Email: m.faraji@tabrizu.ac.ir

[2] استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران
Email: r.nasirihamed@tabrizu.ac.ir

## ۱. مقدمه

زندگی اجتماعی آکنده از تضادهای مختلفی است که گاه به جنگ می‌انجامد. جنگ‌ها به‌رغم ابعاد تخریبی کلان، در ایجاد تعامل و شناخت انسان‌ها با یکدیگر و تعمیق معرفت آنها از خویش نقش غیر قابل انکاری دارند به طوری که اغلب جنگ‌ها ولو ناخواسته زمینهٔ انتقال مواریث فرهنگی از تمدن و کشوری به دیگران شده است. برای نمونه جنگ‌های صلیبی نه تنها در آشنایی و انتقال علوم مختلف از شرق اسلامی به مغرب زمین نقش داشت، در پیوند غرب مدرن با پیشینهٔ یونانی و رومی خود و ظهور خودآگاهی تاریخی هم موثر بود. در جنگ‌ها افزون بر غالبان، مغلوبان نیز مجال درس‌آموزی از تاریخ را دارند. چنین تلاشی آن‌گاه که به آسیب‌شناسی وضعیت موجود بینجامد، می‌تواند در ایجاد تحولات شناختی موثر واقع شود. نظامیان در صف مقدّم مواجهه با دشمنان فاتح و تأمل در باب علل ناتوانی خویش قرار دارند. در ایران معاصر نیز بخش مهمی از تأمل نقادانه در باب شرایط کشور متأثر از جنگ بوده است. ناکامی در جنگ چالدران، جنگ‌های ایران و روس، نبرد هرات و حتی تجربهٔ ناشی از شکست و اشغال کشور در جنگ‌های جهانی تلنگرهایی به آگاهی ایرانیان وارد آوردند. در طول تاریخ نیز ایران به لحاظ موقعیت خاص خود کمابیش تجاربی از جنگ با یونانیان در دوره هخامنشی و یا شکست از مسلمانان عرب و نیز هزیمت در مقابل مغولان داشته است. شکست‌های دوران قاجاریه به طور خاص زمینه‌ساز تأملی ژرف در وضعیت موجود و چاره‌اندیشی در بین طیف‌های مختلف گردید. بر این اساس، پرسش نوشتار حاضر این است که جنگ های ایران و روس و مسئلهٔ هرات در دوره قاجاریه، چه تصویری از موقعیت ایرانیان، مخصوصاً در مقایسه ناکامی‌شان در مقابل دیگران ایجاد نموده و ثمرهٔ آن در اتخاذ الگو برای نوسازی ایران چه بوده است. برای این‌منظور، با استفاده از آرای اندیشمندان آلمانی همچون فریدریش نیچه[1](۱۸٤٤–۱۹۰۰)، گئورگ ویلهلم فریدریش هگل[2](۱۷۷۰–۱۸۳۱) و مارتین

[1] . Friedrich Nietzsche

[2] . Georg Wilhelm Friedrich Hegel

هایدگر[1](۱۸۸۹–۱۹۷۶) بحثی نظری دربارهٔ آگاهی با تأکید بر تاریخ مطرح شده و برخی تأملات ایرانیان در قبال ناکامی در جنگ بر اساس آن توضیح داده می‌شود.

آثار مختلفی ریشه‌های مشروطه‌خواهی ایرانیان را بر اساس تطورات صورت‌گرفته در آگاهی بررسی کرده‌اند. برای نمونه فریدون آدمیت(۱۳۵۵)، سیدجواد طباطبایی در آثار مختلفی از جمله مجلدهای تأملی درباره ایران(۱۳۹۲و ۱۳۹۹)، کاتوزیان از جمله در *اقتصاد سیاسی ایران* (۱۳۸۷) توجه خاصی به ریشه‌یابی مشروطه نموده‌اند. آنچه در این نوشتار به طور خاص درصدد بیان آن هستیم، توجه به تأثیر جنگ‌های ایران و روسیه و نیز مسئله هرات و نقش آن در ظهور این خودآگاهی و به تبع آن مشروطه‌خواهی با استفاده از بحث نظری ترکیبی از اندیشمندان آلمانی مذکور است.

## ۲.خودآگاهی تاریخی و مطالعات جنگ

### 1.2.آگاهی و خودآگاهی

آگاهی از محوری‌ترین موضوعات تأمل نظری بشری است که افزون بر التفات به امور بیرونی، جنبه‌ای بازتابی و انعکاسی(reflexive) دارد و آن زمانی است که آگاهی انسان متوجه خودِ آگاهی شده و سبب طرح «خودآگاهی» می‌گردد.

سنت فلسفی آلمان اعم از ایده‌آلیسم و غیر آن، از مهم‌ترین حوزه‌های بازاندیشی دربارهٔ خودآگاهی تاریخی است. یکی از پیشگامان این عرصه، نیچه است که خاطرنشان نمود تاریخ را نباید تنها مطالعه‌ای از باب تفنّن و یا ارزش معرفتی آن به شمار آورد. به نظر وی، تاریخ از سه وجه متعلّق به انسان زنده است؛ یکی از بُعد آنکه انسان تلاش و فعالیت دارد؛ دیگری از این حیث که آدمی حفظ‌کننده است و در نهایت از این جنبه که وی در حال رنج بردن است و نیاز به رهایی دارد. این روابط سه‌گانه مستلزم و نیازمند سه نوع تاریخ است: تاریخ کلان (monumental)، تاریخ باستانی(antiquarian) و تاریخ انتقادی(critical) (Nietzsche,1980:14). وجه متأخر در تفسیر تاریخ، اشارتی ظریف به بار سنگینی دارد که از ناحیهٔ سوانح تاریخی بر دوش آدمی سنگینی می‌کند.

[1].Martin Heidegger

آگاهی از تاریخ و تأثیر آن امری ناگزیر برای آدمی است که هرچند وجه ممیّزهٔ او از حیوانات است، اما به سبب ناگواری‌های فراوان وجهی تراژیک دارد(Ibid:8-9).

هگل نیز آگاهی را در دیالکتیک بین ذهن و عین و پدیدار شدن ترکیبی(Synthesis) از آنها مورد بازاندیشی قرار داده و افزون بر خودآگاهی فردی، آن را در نسبت با آزادی و تجلّی روح قومی در مقاطع مختلف تاریخی بررسی نموده است. نکتهٔ قابل توجه در تفکر هگل، آگاهی ناخشنود(Unhappy Consciousness) و یا به تعبیری غمبار و نگون‌بخت است که به ویژه در خودآگاهیِ پدیدارشده از خلال شکست‌های یک ملت معنادار می‌شود؛ به یک معنا، تاریخ آگاهیِ ناخشنود چیزی نیست جز تجدیدخاطره و یا به بیانی دیگر، آزمون درونی (Erinnerung) همین آگاهی(وال،۱۳۸۷: ٤٤). به واقع چون آگاهی در اصل، فهم شکاف و فاصلهٔ میان درون و بیرون است، از این رو نیل به آگاهی جز از مجرای درونی ساختن این وجه ناخرسندکننده آگاهی ممکن و میسر نمی‌شود. در بدو امر، بر مبنای شک‌گرایی (Scepticism)، آگاهی خود را به عنوان امری از نظر درونی متناقض(internally contradictory)، تجربه می‌کند و لذا آگاهی ناخشنود، آگاهی از وضعیت خود به مثابهٔ امری دارای ماهیت دوگانه(dualnatured) و بلکه صرفاً متناقض( merely contradictory) است (Hegel,1977:126). از دیرباز یکی از محرک‌های برانگیزانندهٔ آگاهی، حیرت بوده است؛ با این حال هگل سرآغاز تأمل فلسفی را بیش از حیرت، ناشی از ناخرسندی(non-satisfaction) و ظهور گسست در آگاهی می‌داند(وال،۱۳۸۷: ۳۵). چنین مرحله‌ای در آگاهی که در دیالکتیک بین آگاهی قدیم و جدید رخ می‌دهد، گذار مهمی در مسیر نیل به وضعیت نوظهور آینده است. بنابراین در ابتدا برای روح یا جان، وضعیت گوهربودگی منفرد(Monadic) مطرح است بدون آنکه التفاتی به اعیان عالم خارج وجود داشته باشد. پس از آن، ذهن به اعیان بیرونی شعور پیدا می‌کند و با خروج از یکسانی، به دو جنبهٔ ذهن و عین تجزیه می‌شود. هگل این مرحله از فعالیت ذهن را که در آن ذهن به امور خارج از خود وقوف می‌یابد را آگاهی و پژوهش در آن را پدیدارشناسی می‌نامد(استیس،۱۳۸۸: ٤٦٨). عامل مهم در ادراک شکاف میان ذهن و عین، همانا درد و رنجی است که آگاهی را شکل می‌دهد و از این رو، تحقق تمامیت جز از مجرای مبارزه ممکن نیست. آگاهی در تکاپو برای نیل به وحدت و کمال است ولی چون به تمامیت خود نمی‌رسد، به ناگزیر ناخشنود باقی می‌ماند. البته هر شکلی از تثبیت وضع جدید نیز طبق دیالکتیک هگلی، آنتی‌تزش را نیز درون خود پرورانده و روند منازعه‌آمیز مذکور را تداوم خواهد بخشید.

نقطهٔ عطف زمانی است که ذهن پی می‌برد تغییراتی در اعیان بیرونی، در واقع در خود ذهن حادث می‌گردد و جهان خارج نه حقیقتی مستقل بلکه فرآورده و امتدادی از خود ذهن است و البته که ذهن تا زمانی که بدین نگرش نائل نشده، می‌پندارد اعیان بیرونی در حال دگرگونی و تغیّرند(استیس،۱۳۸۸ :٤٧٠-٤٧١). در اینجاست که باید گفت تمایز آگاهی از ابژهٔ خود، هرگز مطلق و کامل نبوده و لذا نیل به خودآگاهی متضمن این معناست که بودن در خود ابژه(object's being-in-itself)، بودن برای دیگریِ آن(its being-for-another) است(Geniušas,2008:31). مراحل تاریخی تجلّی آگاهی از نظر هگل در توالی فرهنگ‌ها و روح‌های قومی(Volksgeister) نیز تعیّن می‌یابد. وی در این خصوص از چهار فرهنگ اصلی شرقی(Oriental)، یونانی(Greek)، رُمی(Roman) و آلمانی-مسیحی (Germanic-Christian) نام برده که در هر مرحله‌ای از تاریخ یکی از آنها غالب بوده‌اند (Avineri,1994:222).

«مارتین هایدگر» نیز با آنکه خارج از گفتار سوبژکتیویتهٔ[1] غالب بر دوران پیش از خود و از جمله سنت ایده‌آلیسم آلمانی می‌اندیشد، در مبحث آگاهی متفکر مهمی است. هایدگر گونه‌ای از هستی را که آدمی و به تعبیر وی دازاین[2]، ابزار و تجهیزات آن را در اختیار دارد و دارایِ آن است(possesses)، به نحوی که آن امر خودش را در شکل واقعی خویش(its own right) آشکار می‌سازد، تودستی بودن(readiness-to-hand) می‌خواند. چنین مواجهه‌ای با پدیده‌ها مبتنی بر تأملی نظری نیست و البته که غیرنظری(atheoretical) بودن رفتار عملی (practical behaviour) به معنای فاقد بینش(sightlessness) بودن آن نبوده بلکه بدان معناست که کنش، بینش خاص خود را دارد و موازین و قواعد آن از خلال روش تدوین می‌شود (Heidegger,1985:98). صفت«تودستی» و یا «دمِدستی بودن» اشاره به امکان استفاده از هر آن امری است که در حکم ابزاری برای تحقق یک غایت به کار گرفته می‌شود و مادامی که کارویژه خود را داشته باشد، در هیئت رابطه‌ای وجودی و ناخودآگاه به مسیر خویش ادامه می‌دهد. اما این وضع تنها نوع از مواجهه آدمی با پدیده‌های

---

[1] . سوبژکتیویته(Subjectivity) اندیشهٔ معتقد به اصالت سوژه یا فاعل شناسایی است که مبتنی بر باور به توان انسان برای شناخت حقیقی امور و نیز قادر بودن برای تحقق ارادهٔ واقعی خویش شکل گرفته و «رنه دکارت» نمایندهٔ بارز آن است.

[2] . اصطلاح (Dasein) به معنای «درآنجابودگی»، واژه‌ای است که هایدگر به مثابهٔ معادلی برای انسان به کار می‌برد. کاربرد این واژه و اجتناب از «سوژه»(Subject) برای تأکید بر اولویت وجه هستی‌شناسانهٔ ماتقدّم بر فرد و حتی تعیین‌کننده بودن آن بر معرفت آدمی است.

هستی نیست. از نظر هایدگر زمانی که دازاین درگیر علوم اعم از تجربی و یا تأملات فلسفی می‌شود، امور مورد مطالعه به لحاظ پدیدارشناسی از مجموعهٔ تنظیمات کاربردی و روزمره خارج شده و در مقام اشیاء و اعیان مستقلی آشکار می‌شوند. هایدگر از این نحو آشکارگی امور با عنوان «پیش‌دستی بودن» (presence-at-hand) یاد می‌کند. با این دگرگونی پدیدارشناختی در رابطه با موجودات، تطور متناظری(corresponding transformation) در هستیِ دازاین نیز پدیدار می‌شود و آن را به سوژه بدل می‌سازد که پروژه‌اش توضیح و پیش‌بینی رفتار یک جهان مستقل و عینی به مثابه ابژه است(Wheeler,2020). در این میان، بارزترین وجه وجود آدمی «در–جهان–بودگی» اوست که همین مسئله معنای تاریخ را برای انسان حائز اهمیت می‌سازد. هایدگر از جمله در این موضوع به آرای «دیلتای» اشاره می‌نماید که ویژگی اساسی زندگی را موجودیت تاریخی آن برمی‌شمارد(Heidegger,2002:172-173). موضوع مهم، پدیدار شدن تاریخ در تداوم و نسبتی با گذشته است و به زبانی فلسفی تبلور و تجلی آگاهی کنونی پیوندی وثیق با نحوهٔ در جهان بودگی آدمی از گذشته تا به حال دارد.

یکی از الزامات مهم و بلکه پیش‌شرط خودآگاهی، آزادی(freedom) است که البته فیخته آزادی را نه در فقدان موانع محدودیت‌ساز بلکه از قضا در متن انواع و اقسام محذوریت‌ها و تقیّدهای گوناگون قابل طرح می‌داند چنانچه هگل هم بر آن است که آزادی درون منازعهٔ اجتماعی موضوعیت می‌یابد و لذا از دیدگاه هگلی، خودآگاهی جلوه‌ای نه تنها نظری بلکه انتقادی دارد(Rockmore,1997:59). یکی از مولفه‌های دخیل در طرح و بسط خودآگاهی، ایجاد تردید در دارا بودن آزادی باشد. به عبارتی دیگر زمانی که آزادی مورد سوال و تردید قرار می‌گیرد و آدمی احساس می‌کند تنگنایی در دامنهٔ تصمیم‌گیری‌های اختیاری و ارادی وی حادث شده، خودآگاهی موضوعیت می‌یابد.

### ۲.۲.نظرورزی درباره جنگ

جنگ‌ها همواره از عوامل اثرگذار مهم در تاریخ بشری و نمودی از تجلّی و ظهور آگاهی بوده‌اند. مطالعات جنگ و یا منازعه‌شناسی(War Studies/Polemology)، برگرفته از واژه یونانی Polemos به معنای جنگ، دانشی بین‌رشته‌ای با تمرکز بر ابعاد مختلف شناخت جنگ اعم از علل، نتایج و نیز بررسی آن به مثابهٔ رویدادی اجتماعی و انسانی است و لذا از صرف نظامی‌گری و امور فنی مرتبط با آن فراتر می‌رود(بوتول،۱۳٦۸: ۱–۲). در گذشته اهتمام اندکی به وجوه غیر نظامی جنگ

وجود داشت و غالباً مباحث مطرح شده به شرح فتوحات جنگاوران و کشورگشایی‌ها اختصاص داشت. این امر در دوران جدید تا حدودی متحول گردید تا جایی که «ولتر»[۱](۱۶۹٤–۱۷۷۸) بررسی پیشرفت‌های فناورانه را بسی مهم‌تر از حکایت فتوحات نظامی برشمرد(پولارد،۱۳٥٤: ٥٦). هگل نیز جنگ را با آگاهی انسانی پیوند داده و بر اساس دیالکتیک، تضادها را ارج نهاده و خشونت را لحظه‌ای تلقی می‌کند که در آن دولت به اوج خودآگاهی نائل می‌شود. نیچه و ماکیاولی هم بر آنند که داشتن انگیزه‌ای قابل توجیه می‌تواند هر چیزی از جمله جنگ را ضروری و حتی مشروع جلوه دهد. دیگرانی هم که تا بدین اندازه گسترهٔ جنگ را مشروع ندانسته‌اند، به انحای مختلف سعی داشته‌اند حداقل نوع خاصی از جنگ را توجیه نمایند. برخی علت بروز جنگ را نیازهای طبیعی انسان دانسته‌اند. از نظر ابن‌خلدون، در اثر گرایش اجتماع به تجملات و فراتر رفتن از صرف تأمین نیازهای طبیعی، تعدّی به دیگران و در نتیجه بروز جنگ نیز محتمل می‌شود(Mahdi,1971:188-189). در چنین وضعیتی، وجود دولت معنادار می‌شود مشابه دیدگاه توماس هابز[۲](۱٥۸۸–۱٦۹۷) که «قرارداد اجتماعی»(Social Contract) را ناشی از نیاز انسان‌ها برای مهار زیاده‌طلبی وضع طبیعی و حالت جنگ همه علیه یکدیگر برمی‌شمارد. «زیگموند فروید»[۳](۱۸٥٦–۱۹۳۹)، نیز تمایل به پرخاشگری(Inclination to Aggression) را مهم‌ترین مانع بر سر راه تمدن و در نتیجه مستلزم کنترل می‌داند(Freud,1962:69). «کارل فون‌کلاوزویتس»[٤](۱۷۸۰–۱۸۳۱) نیز معتقد است در صورت عدم موفقیت دیپلماسی یک کشور در حل بحران‌های سیاسی، ناگزیر نظامیان وارد صحنه می‌شوند. از دیدگاه وی، «جنگ به مثابهٔ ابزار سیاست»(War as a Political Instrument ) است و امور نظامی باید پیرو سیاست باشد. به بیان «ژرژ کلمانسو»[٥](۱۸٤۱–۱۹۲۹)، جنگ جدی‌تر از آن است که به نظامیان واگذار گردد. کلاوزویتس در مقام سرداری نظامی، در طرح آرای خود تحت تأثیر تحقیر پروس در اوایل سدهٔ نوزدهم قرار داشت که پس از معاهده تیلسیت، بارها به اشغال

---

۱. Voltaire. اندیشمند فرانسوی دورهٔ روشنگری

۲. Thomas Hobbes.اندیشمند سیاسی انگلیسی و نویسندهٔ کتاب «لویاتان»

۳. Sigmund Freud. روانشناس اتریشی و بنیان‌گذار روان‌کاوی

٤. Carl von Clausewitz. اندیشمند نظامی پروس

٥. Georges Clemenceau. سیاستمدار فرانسوی

نیروهای ناپلئون درآمد(Gallie,2008:38-39). به باور وی، هدایت جنگ مستلزم وجود معرفتی خاص از سنخ آگاهی یک ورزشکار بر بدن و جسم خویش است و نه لزوماً شناختی که در نزد فلاسفه وجود دارد(Ibid:46). «ارنست رابرت کورتیوس»[1](۱۸۸٦-۱۹۵٦) طرفداران اندیشهٔ پیشرفت را متأثر از بحران‌های مختلف به ویژه جنگها و انقلاب‌ها برمی‌شمارد. کما اینکه «توسیدید»[2](۳۹۵-٤٦۰ق.م.) تحت تأثیر جنگ پلوپونزی بود و «اگوستین قدیس» کتاب «شهر خدا» را تحت تأثیر فتح روم به دست آلاریک نوشت. یکی از دلایل ماکیاولی در تدوین آثارش، واکنش به لشکرکشی فرانسه به ایتالیا بود و انقلاب فرانسه و نبردهای ناپلئون نیز انگیزه نگارش آثار هگل شد. از سوی دیگر شکست فرانسه در ۱۸۷۱ در جنگ با پروس، «هیپولیت آدولف‌تن» فرانسوی را بر آن داشت که خاستگاه‌های فرانسه معاصر را در قالب سه بخش رژیم کهن، انقلاب و رژیم جدید بررسی کند. تأسیس مجدد امپراتوری هوهنتسولرن[3] هم انگیزه نگارش مطلب نیچه با عنوان «مزایا و مضارّ تاریخ برای زندگی» بود. افزون بر اینها، اتمام جنگ جهانی اول(۱۹۱۸) عاملی برای طرح افول غرب از سوی «اشپنگلر» و نیز سبب نگارش اثر «ارنست ترولچ» تحت عنوان تاریخی-گری و معضلات آن بود(نوذری،۱۳۷۹: ٤۸۹-٤۹۰).

همهٔ اینها بدان سبب است که وقوع بحران و سردرگمی جوامع، اندیشمندان و حتی اقشار مختلف مردم یک جامعه را به تأمل در خصوص چیستی و چرایی وضعیت موجود و تأمل در باب علل آن وامی‌دارد و همین نکته نقش تضاد به طور عام و جنگ به طور خاص در بروز و تکوین آگاهی را خاطرنشان می‌سازد. افزون بر مطالعاتی که در حوزهٔ جنگ به طور خاص و مستقیم صورت گرفته، بسیاری از تأملات نظری در حوزه سیاسی نیز دغدغهٔ منازعات سیاسی و تأمین نظم و سامان سیاسی را داشته‌اند. برای همین بسیاری از نظریه‌پردازی‌های سیاسی مستقیم یا غیر مستقیم به جنگ‌ها ارتباط داشته‌اند که مواردی از قبیل جنگ‌های مذهبی سده‌های شانزدهم و هفدهم متعاقب

---

[1] .Ernst Robert Curtius محقق و اندیشمند آلمانی

[2] .Thucydides مورخ یونانی

[3] .خاندانی با سابقهٔ حکومتی در مناطق آلمان و رومانی که سابقهٔ ایشان به سدهٔ یازدهم میلادی بازمی‌گردد و با افت و خیزهایی پابرجا بودند و حتی در تأسیس امپراتوری آلمان در اواخر سدهٔ نوزدهم نقش ایفا نمودند و در نهایت با ظهور جمهوری وایمار بعد از جنگ جهانی اول در سدهٔ بیستم از بین رفتند.

جنبش اصلاح دینی(Reformation) و تأثیر آن بر طرح مسائلی از جمله حق مقاومت( right of resistance) و آزادی وجدان(liberty of conscience) و تساهل(toleration) و تأثیر و تأثرات جنگ در آرای افرادی همچون «توماس هابز»، «جان لاک»، «منتسکیو» و مباحث فدرالیسم در آمریکا از آن جمله‌اند(Rawls,2001:1).

### ۳. تحول‌خواهی ایرانیان از منظر تجربهٔ جنگ

نسبت آگاهی نوظهور با گذشته موضوع مهم و پیچیده‌ای است. حداقل دربارهٔ ملل کهنی همچون ایران برخی برآنند که گونه‌ای از خودآگاهی ملی در ایران مسبوق به سابقه بوده است. از این نظر، «ناسیونالیسم نه از آن مصنوعات فکری مغرب زمین بود که یکپارچه از خارج به ایران صادر گشته باشد... همهٔ عناصر اصلی و فرعی ناسیونالیسم را تاریخ و فرهنگ ایران پرورش داده بود. فقط عوامل تاریخی و اجتماعی خاصی در سدهٔ گذشته به کار افتاد که نیروی انگیزش و روان تازه‌ای به ملیت ایران داد و ایدئولوژی ملی جدید را بساخت»(آدمیت،۱۳٤۹ :۱۱۳-۱۱٤). البته اگر هم این دیدگاه را بپذیریم، نحوهٔ بازاندیشی در کیستی ایرانیان بر اثر تحولات مدرن از جمله نقش شکست-های نظامی در ظهور آگاهی نوظهور را نمی‌توان منکر شد.

به طور خاص، ایرانیان تجربهٔ جنگ‌های مختلفی را در طول تاریخ داشته‌اند و شکست در آنها تأثیر ژرفی بر خودآگاهی ایشان داشته و حتی به بخشی از تجربهٔ زیسته ایرانیان بدل شده است تا جایی که گفته‌اند: «در کشور ما نوعی جامعه‌شناسی شکست‌های واقعی وجود دارد... شکست نهضت مشروطیت(۱۲۸۵)، شکست خیابانی(۱۲۹۹)، شکست مصدق(۱۳۳۲). وقتی که شکست به این صورت تکرار می‌شود، از بیماری‌ای حکایت می‌کند که عمیقاً در فرهنگ ما لانه دارد و پیشاپیش ما را در معرض چنین لغزش‌هایی قرار می‌دهد»(شایگان، ۱۳۷٦: ۱۳۱). البته باید خاطرنشان کرد که برخی از ناکامی‌های مذکور ذیل درگیری و منازعهٔ بخش‌هایی از جامعه با یکدیگر و یا با نظام سیاسی بوده است که هرچند برای طیف‌ها و اقشاری ناگوار بوده، جزو امور ناگزیر در حرکت طبیعی جامعه به شمار می‌آید. در این میان ویژگی بارز شکست در جنگ‌های ایران با روس‌ها از این حیث مهم تلقی می‌شود که تقریباً کلیت جامعهٔ ایران را در مقابل یک قدرت اجنبی و بیگانه قرار می‌داد و البته همزمان این شکست‌ها، به مثابهٔ «یک گسست تاریخی بزرگ از جامعه سنتی» بود که سبب‌ساز گرایش به نوسازی سیاسی و حکومت مشروطه پارلمانی گردید(قاضی‌مرادی، ۱۳۹٤: ۱۹). برخی همچون طالبوف (۱۲۸۹-۱۲۱۳)، جنگ را مسئله‌ای طبیعی دانسته‌اند تا جایی

که وی می‌نویسد: «اساس طبیعی زندگانی بشر مرابحه و منافعه، یعنی تحصیل اسباب مبادله و وسایل رفع احتیاج است... هیولای تکوین بشر عبارت از دو قوهٔ مقتدرهٔ جذب نفع خود و دفع جذب نفع دیگری است ... همهٔ حوادث عالم را از اعصار جاهلیت تا دورهٔ تمدن امروزی اگر بشکافیم می‌بینیم که اثر همین جذب و دفع یا تحصیل معاش و حفظ وجود است» و لذا «صلح و سلم عالم موقتی، جنگ و مقاتلهٔ دائمی و طبیعی است»(تبریزی، ۱۳۵٦: ١٦٤-١٦٥).

با این حال، به طور خاص جنگ با روس‌ها موجب توجه ایرانیان به فاصله خود با دنیای مدرن و لزوم اصلاحات گردید. سوال عباس‌میرزا(١٢٤٩-١٢٠٣ق.) از «ژوبر» فرستادهٔ ناپلئون پرسشی برآمده از وضعیت تاریخی و نشانی از دغدغه ایرانیان در مواجهه با مدرنیزاسیون غرب بود آنجا که اظهار می‌کرد: «نمی‌دانم این قدرتی که شما را بر ما مسلط کرده چیست؟ و موجب ضعف ما و ترقی شما چه؟ شما در فنون جنگیدن و فتح کردن و به کار بردن تمام قوای عقلیه متبحرید و حال آنکه ما در جهل و شغب غوطه‌ور و به ندرت آتیه را در نظر می‌گیریم. مگر جمعیت و حاصلخیزی و ثروت مشرق زمین از اروپا کمتر است؟ یا آفتاب که قبل از رسیدن به شما به ما می‌تابد تأثیرات مفیدش در سر ما کمتر از سر شماست یا خدائی که مراحمش بر جمیع ذرات عالم یکسانست خواستهٔ شما را بر ما برتری دهد؟»(ژوبر،۱۳۲۲: ۹۵).

این سوال که برآمده از «وجدان نگون‌بخت» و «آگاهی ناخشنود» ایرانیان در آستانه ورود به مناسبات جدید بود، پیش از صحنهٔ نبرد و رزم، در قالب اقدامات اصلاحی عباس‌میرزا همچون صنعت چاپ در تبریز، اصلاح نظام اداری و مالی و نوسازی ارتش تحت عنوان «نظام جدید» به سبک اروپائی، احداث کارخانهٔ توپ‌ریزی و ساخت ادوات نظامی و نیز اهتمام به ترجمهٔ کتب مهم نظامی نمودار شده بود(ر.ک. دنبلی،۱۳۸۳ :۲۰۷-۲۰۸ جهانگیرمیرزا،١٣٨٤: ۱۹۱-۱۹۳؛ دروویل،۱۳۸۹: ۳۸-۳۹؛ هدایت،۱۳۳۹، ج۹، ٤٣٧-٤٣٨). حتی در خلال جنگ با روس‌ها نیز عباس‌میرزا و میرزابزرگ از جیمز موریه[1](١٧٨٠-١٨٤٩) درخواست می‌کنند که در بازگشت به ایران کتاب‌هایی در موضوع تاریخ انگلستان و فرانسه و روسیه برای آنها بیاورد (موریه، ١٣٨٦: ٣١٢- ٣١٣). در واقع عباس‌میرزا و اطرافیانش به درستی در پیِ فهم منطق پیشرفت و ترقی فرنگی‌های اجنبی با مطالعهٔ آثار مهم ایشان برآمده بودند.

[1] .James Morier نویسنده و دیپلمات بریتانیایی دوران قاجارها

زمانهٔ قاجارها(۱۳۰٤-۱۱۷۵) به طور مشخص به سبب شکافی که ایرانیان بین جایگاه شایسته و در خور خویش با واقعیت موجود می‌دیدند، حائز اهمیت فراوانی است به ویژه زمانی که ایشان موقعیت خود را با قدرت دوران قبل از جمله «وحدت ساختاری و ضرباهنگ زمانی» صفویان مقایسه می‌نمودند. در حالی که با شکست ایران در جنگ با روس‌ها، رخنهٔ بی‌سابقه‌ای در ارکان این وحدت افتاده و با بروز «تخالفی میان قلمروهای متفاوت»، «هر قلمروی ضرباهنگ متفاوتی پیدا کرد»(طباطبایی،۱۳۹۹ :۳۵-۳٦). مسئلهٔ مهم آنکه در این دوران، در اثر سوانح تاریخی خاصی که بر ایرانیان تحمیل شد، تأمل ایشان و راهکارهای پیشنهادی‌شان بیش از هر چیز معطوف به ضرورت‌های آنی و تدبیر در عرصهٔ سخت‌افزاری قدرت بود. شاید در این میان ضرورت ناشی از مقابله با دشمن سبب شده بود افراد هم در جبهه نظامی، هم در قلمرو تصمیم‌گیری سیاسی و هم پشتیبانی مذهبی و عقیدتی، قبل از هر تدبیر درازمدتی درصدد انجام واکنشی تدافعی در حمایت از فتحعلی‌شاه و عباس‌میرزا ذیل جهاد دفاعی در مقابل اجانب و به بیان رسایل جهادی کفّار برآیند (ر.ک. فراهانی،۱۲۳٤ه.: ۲۰-۲۱) چنانچه شکست ایرانیان در حکم آن بود که روس‌ها با چیره‌دستی خود «بر لشکر اسلام شکستی آوردند»(ر.ک. اعتضادالسلطنه،۱۳۷۰: ۳۰۹) و یا در جایی دیگر بر آن بودند که روس‌ها با «لشکر اسلام به محاربهٔ قتال و جدال اقدامی کردند»(ر.ک. محمودمیرزا قاجار،۱۳۸۹: ۲۵۲) و لذا در تعابیر دولتمردانی همچون عباس‌میرزا نیز تدبیر زمامداران و مسئولان وقت در حکم «مصلحت دین و دولت اسلام ظاهراً و باطناً و عاجلاً و آجلاً»(ر.ک. فراهانی، ۲۵۳۷ش.:٤۸) دانسته و تصویر گردیده است و لذا هرچند مدتی زمان لازم بود تا اندیشهٔ معطوف به دفاع از ایران در شکل آگاهی ملّی نوین پدیدار گردد، اما التفات به لزوم واکنش نشان دادن در قبال تهدیدات از همان زمان در اندیشهٔ ایرانیان به عنوان امری ضروری جلوه‌گر شده بود.

قبل از هر امری، ایرانیان نیازمند تقویت قدرت سخت‌افزاری خود بودند که البته این را نیز به ضرورت آگاهی از شکاف بین ذهنیت خویش و عالم بیرون دریافته بودند و لذا دولت ایران بنا به ضرورت، در اثنای جنگ با روسیه اقدام به انعقاد معاهدهٔ فینکنشتاین با فرانسه (۱۲۲۲ق/۱۸۰۷) به منظور غلبه بر روسیه و انجام اصلاحات و نوسازی نظامی ذیل عنوان «نظام جدید» کرده بود (دنبلی،۱۳۸۳: ۲۰۵- ۲۰۷، ۵٦۷-۵٦۹؛ هدایت،۱۳۸۵: ج۱۳، ۷۵۸۳-۷۵۸۵؛ درووِیل،۱۳۸۹: ۳۸). همکاری فرانسه در اخراج قوای روسیه از مناطق متصرفاتی، ارسال قوای نظامی به کمک ایران، آموزش نظامی قشون ایران و ساخت ادوات نظامی از مفاد عهدنامهٔ ایران و فرانسه بود. به همین

منظور ژنرال گاردان با هیئتی شامل «هفتاد نفر از اهل حرفت و صنعت و معلّمین سپاه نظام و مهندسین» به ایران آمدند تا به آموزش فناوری و مهارت‌های نظامی در زمینهٔ ریخته‌گری توپ، مساحی و نقشه‌برداری بپردازند(خاوری شیرازی،۱۳۸۰، ج۱: ۲۷۰– ۲٦۹؛ هدایت،۱۳۳۹، ج ۹: ٤۳٦– ٤۳۵؛ رینگر، ۱۳۸۵: ۳۵–۳٦). در همین راستا، نخستین بار دانشجویانی برای کسب علوم و فنون در ۱۲۲٦ق/۱۸۱۱ به انگلیس اعزام شدند. افزون بر آن، کتاب‌هایی همچون «تاریخ تنزیل و خرابی دولت روم» اثر «ادوارد گیبون» و تاریخ پطر کبیر و شارل دوازدهم اثر «ولتر» نیز ترجمه و انتشار یافتند(ر.ک. آدمیت،۱۳٤۸: ۱٦۲–۱٦۳؛ حائری،۱۳۷٤: ۳۰۹). به تدریج مفاهیم مدرن نیز وارد گفتار ایرانیان می‌شد چون به هر حال «جنبش مشروطه‌خواهی مانند هر تحول تاریخی دیگر، دارای دو ساحت نظر و عمل بود و به عنوان دگرگونی سیاسی در بنیاد نظام حکومتی ایران نمی‌توانست گسستی در مرتبه نظام مفاهیم ایجاد نکند»(طباطبایی،۱۳۹۲: ۱٤۷). اینکه این آگاهی آن گونه که هگل می‌گفت، نمی‌توانست به تمامیت بایستهٔ خود برسد، نافی تلاش ایرانیان در چاره‌اندیشی فکری و عملی نیست کما اینکه آگاهی به ضرورت نوسازی سیاسی و نظامی از زمان جنگ چالدران و نوسازی قوای ایران به مدد برادران شرلی در دوران صفویه پدیدار شده بود. البته درک چنین ضرورتی تنها مختصّ ایرانیان نبود کما اینکه یکی از ارکان نوسازی محمدعلی(۱۸٤۸–۱۸۰۵) در مصر و سلطان سلیم سوم(۱۸۰۷–۱۷۸۹) و سلطان محمود دوم(۱۸۳۹–۱۸۰۸) در عثمانی در اوایل سدهٔ نوزدهم نیز امور نظامی‌گری بود. با این حال در بخش مهمی از دورهٔ قاجاریه به جز افراد معدودی همچون عباس‌میرزا چندان اهتمامی در این خصوص نداشتند(کدی، ۱۳٦۹: ۵۹). از منظری فلسفی، ظاهراً چنین امری ممکن نبوده و تحقق آن سالبه به انتقاء موضوع بود؛ گویی باید تطوری بنیادین در زیست‌جهان ایرانیان رخ می‌داد تا زمینهٔ این بازاندیشی در خصوص نسبت خود با زمانهٔ معاصر فراهم گردد.

به هر حال شکست‌های نظامی ایران در دوره فتحعلی‌شاه(۱۲۵۰–۱۱۸۳ق.) و محمدشاه (۱۲٦٤–۱۲۲۲ق.) نخبگان را در مرحلهٔ اول متوجه اصلاحات نظامی و متعاقب آن نوسازی اداری و سیاسی نمود. میرزایعقوب در رسالهٔ «طرح عریضه محرمانه به ناصرالدین‌شاه در اصلاحات مملکتی»، نقل می‌کند که امیرکبیر به وی گفته بود: «مجالم ندادند و الّا خیال کنسطیطوسیون داشتم. مانع بزرگم

روس‌های تو بودند و انگلیس کمال همراهی را در باطن وعده می‌داد»(آدمیت،۱۳٦۲: ۲۲۳). به واقع، امیرکبیر سودای ایجاد یک «دولت منتظم» را در سر داشت که ادارهٔ آن بر اساس قانون باشد و از حکمرانی مطلقه اجتناب گردد. وی قبل از صدارت، مقام و القاب نظامی داشت؛ چنانچه در دوره صدارتِ میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام به مقام «مستوفی نظام» حکومت آذربایجان دست یافت و پس از مرگ محمدخان زنگنهٔ «امیرنظام» نیز به «وزارت نظامِ» آذربایجان نائل شده و مسئولیت نظام این ایالت را عهده‌دار شد. همچنین در نخستین ایام سلطنت ناصرالدین‌شاه نیز به لقب «امیرنظام» مفتخر شده و در دوره صدارت نیز توأمان عهده‌دار امور اداری و نظامی کشور بود و منصب «امارت نظام» را خود در اختیار داشت(آدمیت،۱۳٦۲ :۱۹۳و ۲۰۳). امیرکبیر همچنین به نمایندگی از دولت ایران و در مقام وزارت نظام از سال ۱۲۵۹ق/ ۱۸٤۳ تا انعقاد عهدنامهٔ ارزنه‌الروم دوم با عثمانی در سال ۱۲٦۳ق/۱۸٤۷ در مذاکرات شرکت داشت و همزمان با دورهٔ صدارتش در جریان تحولات ناشی از «تنظیمات» عثمانی(۱۸۷٦–۱۸۳۹) نیز قرار داشت. تنظیمات عثمانی با فرمان «خط شریف گلخانه»(۱۲۵۵ق/ ۱۸۳۹) و «خط همایون»(۱۲۵٦ق/۱۸٤۰) آغاز شد و با تأسیس دارالفنون ادامه یافت و با اعلان سلطان عبدالحمید دوم به استقرار مشروطیت اول در سال ۱۲۹۳ق/ ۱۸۷٦ منتهی شد. نکتهٔ قابل توجه این است که در عثمانی نیز پیش‌درآمد اصلاح و نوسازی، اصلاحات نظامی سلیم سوم و محمود دوم بود که به منظور هماوردی با قدرت‌های خارجی از جمله روسیه انجام شد(حضرتی،۱۳۸۹: ۱۲۱–۱۳٤) و در ادامه، در اثر مطالبات و ضرورت‌هایی به اصلاحاتی موسوم به تنظیمات رسید و پس از آن با جریان نوعثمانی‌ها (Yeni Osmanlılar) که بر سازش میان اسلام و مفاهیم و نهادهای مدرن تأکید داشتند، مشروطیت اول به سال ۱۸۷٦م در عثمانی اعلام شد. هم در دورهٔ تنظیمات و هم در تفکر نوعثمانی هایی که مشروطهٔ اول دستاورد آنها بود، بر حاکمیت قانون، رعایت اصل مساوات در حق اتباع مسلمان و غیر مسلمان تأکید می شد(اینالجیق و سیددانلی‌اوغلو،۱۳۹۱: ۳۱–۳۸، ۸۸–۸۹و۱۱۵؛ حضرتی،۱۳۸۹: ۱۳۷–۱۵۵؛ Berkes,2017:216-217; Mardin, 2017:13-14) و لذا می‌توان گفت که مدارجی از اندیشهٔ ملت سیاسی مدرن در عصر تنظیمات و مشروطهٔ اول(با تلاش نوعثمانی‌ها) در عثمانی مفهوم‌سازی شده بود.

پس از جنگ‌های ایران و روس، اندیشمندانی توسعه‌طلبی روسیه را به سیل تشبیه نموده و از بی‌توجهی رجال دولتی بدین خطر انتقاد می‌کردند. ابوطالب بهبهانی با اشاره به تسلط روسیه بر شهرها و مناطقی چون «شیروانات و گنجه و قراباغ و شکی و بادکوبه و دربند و تفلیس»، اظهار می‌کند که در این مناطق هم خاک و سرزمین از دست رفته و هم دین اسلام ضعیف شده است. او تأکید می‌کند که باید مقابل این سیل خطرناک سدی بنا نمود و در راه قدرتمندی و ترقی قدم گذاشت. وی، راه ترقی و قدرتمندی دولت و ملت را در «اخذ رسوم و آداب و قواعد دول فرنگستان» البته به شرط عدم مغایرت آن آداب و قوانین با شریعت می‌داند(بهبهانی، ۱۳۸۰: ۲۵۱) و استقرار قانون و «معاهدهٔ کنستیتوسیون» را مهم‌ترین نهاد و رسمی می‌داند که می‌تواند همانند انگلیس و فرانسه موجب «تأمین و اطمینان عامه» و در نهایت ترقی ایرانیان شود(بهبهانی،۱۳۸۰ :۲۵۹– ۲۵٦). سیدحسن تقی‌زاده نیز در توضیح زمینه‌های مشروطیت به تأثیر مغلوبیت ایران در جنگ با روسیه و انگلیس اشاره کرده و تصریح می‌دارد که از دست دادن ولایاتی بر اساس عهدنامه‌های گلستان و ترکمنچای «تکان عظیمی به ایران داده است دولت ایران متوجه ضعف خود در مقابل قوای اروپایی و محرومیت خود از وسایل قدرت و تمدن و ترقی گردید»، و تصریح می‌کند که تجاوزات روس به اراضی ایران و حقوق ایرانیان باعث «تأثیر شدید روحی در ملت ایران» شده بود(تقی‌زاده،۱۳۹۹: ٦۵). چنین تعبیری به خوبی جریحه‌دار شدن وجدان ایرانیان در اثر این هزیمت‌ها را خاطرنشان می‌سازد.

میرزاملکم‌خان در رسالهٔ «دفتر تنظیمات» (کتابچهٔ غیبی) که بعد از شکست ایران مقابل انگلیس و جدایی هرات بر اساس معاهدهٔ پاریس(۱۲۷۳ ق/ ۱۸۵۷)، به منظور ترغیب ناصرالدین‌شاه به انجام اصلاحات نوشته، به ناتوانی ایران در برابر قوای انگلیس و تصرف بخش‌هایی از جنوب ایران از سوی قوای این کشور اشاره کرده و متذکر توسعه‌طلبی و سیاست استعماری انگلیس و روسیه شده و این مسئله را به دو سیلی تشبیه کرده که یکی از کلکته و دیگری از «پطرزبورغ» به سوی ایران روانه شده و از سمتی به تبریز و استرآباد و از سمت دیگر وارد هرات و سیستان شده است(میرزاملکم‌خان ناظم‌الدوله،۱۳۹٦: ۲۷–۲۵). وی در رسالهٔ «پلتیکای دولتی» بر ضرورت آینده-نگری و یافتن راه نجات و مجهز شدن به علم پلتیک در مقابل این تهدیدات تأکید می‌کند(میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، ۱۳۹٦: ۲۵۷– ۲۵۲ و۲۷۲). از نگاه ملکم، چیزی به نام حق و انصاف در

پلتیک ملل موضوعیت ندارد و «حق دول در اقتضای پلتیک در دهنهٔ توپ است»، درست به همان شکلی که «جان مک‌نیل»[1](۱۷۹۵–۱۸۸۳) سفیر انگلیس، حق ایران بر هرات را تصدیق داشت اما انگلیس به جهت حفظ منافع خود در منطقه، هرات را از تسلط ایران خارج کرد(میرزاملکم‌خان ناظم‌الدوله،۱۳۹٦ :۲۸۲–۲۸۱). نویسندهٔ سیاحتنامه هم از رویه رجال سیاسی کشور در مسئلهٔ هرات به شدت انتقاد می‌کند که «با یک هیاهو و تشر هرات را تسلیم کرده و فنای حق حاکمیت ما را از افغانستان به بقای وزارت قبول کردند» (مراغه‌ای،۱۳۸۸: ٤۸۹و۱۰۳).

به تدریج آگاهی از شکست نظامی در جبههٔ جنگ، به ساختار سیاسی معطوف شده و متوجه انتقاد از نظام سیاسی می‌گردد. برخی ضمن تفکیک نمودن «سلطنت منظمه» که در آن اختیار وضع و اجرای قانون از هم جدا هستند، از «سلطنت‌های مطلقهٔ غیرمنظمه» که در آن اختیار وضع و اجرای قانون، به شکل مخلوط با یکدیگر به کار می‌رود و به اصطلاح سلطنت «دیسپوتی» نامیده می‌شود، تأکید می‌نمودند «سلطنت دیسپوتی»[2] اگر هم بتواند مدتی در برابر تهاجمات دشمن و اجانب مقاومت نماید، در دفاع ثبات و دوامی نخواهد داشت و اگر جنگ چند سال طول بکشد آن سلطنت از عهدهٔ تهیهٔ مخارج و فراهم نمودن تدارکات جنگ و دفاع برنخواهد آمد. در واقع، در «سلطنت دیسپوتی» ملت ثروت و امکانات لازم برای کمک به دولت را نخواهند داشت و چه بسا آن قدر دولت مستأصل شود که ناگزیر تن به هر امری بدهد که از سوی اجانب از جمله قوای انگلیس بر وی تحمیل گردد(بهبهانی،۱۳۸۰: ۲٦۵).

روزنامهٔ حبل‌المتین کلکته نیز در بیان رابطهٔ بسیاری از مشکلات مملکت با استبداد بر آن است که «همگی اثر سیآت[سیئات] ادارهٔ مستبده است. ننگ سقوط حق کشتیرانی در دریای خزر و از دست رفتن ترکستان و انتزاع هرات از ایران و از دست دادن فیروزه و به باد رفتن کلید قابوس و انهزام از هندیان در بندر بوشهر و محمره و مصالحه‌های زشت و خود سر شدن امیر مسقط و بحرین و بباد رفتن بلوچستان و محو شدن ثروت مُلک بسبب بانکهای اجنبی و تنزل سکهٔ دولت و قحط طلا در ایران مگر نه از آثار نحس و سیآت ادارهٔ مستبدانه است»(حبل‌المتین، ۳ صفر۱۳۲۰، س ۹، ش ۲۸، ص ۱٦).

---

1.John McNeill

[2] . Despotism حکومت مطلقه و خودکامه

همین روزنامه در جایی دیگر به شرح نتایج شوم استبداد پرداخته و می‌نویسد: «مملکت قفقازیه که معادل دو ثلث ایران است، به اندک سهوی از دست ما رفته. جزایر بحرین و سائر جزایر و بنادر خلیج فارس از تصرفات ما بیرون رفت... دریای خزر و عشق آباد و مرو و سرخس و سمرقند و بخارا حتی آبهای آتَک، به اندک بی‌اعتنایی از دست رفت. هرات و قندهار و حقوق مالکیت ما به افغانستان رفت. بلوچستان رفت ... نه اسلحه داریم، نه ذخیره مهمات، نه درس نظام، نه مکتب فنون حربیه، نه تعداد نفوس»(حبل‌المتین، ۳ محرم ۱۳۲۲، س ۱۱، ش ۲٦، ٥-٦). از منظر حبل‌المتین، «استبداد ممالک ما را از کوه قفقاز تا رود جیحون از دست داد ... استبداد بیشتر بلوچستان را خودسر و در تحت حمایهٔ دیگران در آورد، استبداد از بصره گرفته تا مسقط را از کف ما بیرون برد، استبداد دولت روس را تا دروازهٔ مشهد مقدس رضوی ... آورد، استبداد در آن آستان قدس قونسول روس و انگلیس را برقرار و بیرق آنان را بر افراخت، استبداد در داخلهٔ مملکت اجانب را بر ما مسلط نمود(حبل‌المتین، ٥ جمادی‌الاول ۱۳۲٥، س ١٤، ش ٤٢، ۳).

چنانکه اشاره شد، جنگ و مسائل مرتبط با آن همواره در نگرش متفکران مختلف جلوهٔ خاصی داشته است. برای نمونه ماکیاولی تأسیس ارتشی دائمی ملی و گذار از ارتش مزدور را مورد توجه قرار داد. در مشروطهٔ بریتانیا و مطالبات اشراف و بارون‌ها نیز جنگ‌های صلیبی همچنین جنگ با فرانسه نقش مهمی داشت(ر.ک. مرادی،۱۳۸۰: ١٦). در جهان اسلام نیز بیداری ملّی بین ملل مختلف از قبیل عثمانی، مصر و ایران، از قرن نوزدهم به بعد «ناشی از انتقاد کمابیش همسان از نظام سیاسی موجود و هواخواهی از استقرار یک نظام قانون یا مشروطه برای حکومت و نوسازی دستگاه دولت به ویژه نهادهای اداری و ارتشی آن بود» (عنایت،١٣٦٥: ٢٨١-٢٨٢) که خود البته از مشاهدهٔ وضعیت فلاکت‌بار ضعف نظامی و امور مرتبط با آن به وجود آمده بود. منازعهٔ عثمانی با روسیه در جنگ‌های کریمه نیز مسئلهٔ موثری در انجام اصلاحات بود. در این میان افزون بر پیروزی، شکست در نبرد نیز سبب تنبّه کشورها و دولت‌ها می‌شد تا جایی که طالبوف با اشاره به شکست فرانسه از آلمان و جدا شدن آلزاس و لوتارینک[1] می‌نویسد: «اگر آن شکست فاحش نبود ملت فرانسه، که در جنگ آلمان سیصد هزار لشکر نتوانست به میدان جنگ حاضر نماید، حالا صاحب سه میلیون لشکر برّی و استعداد کافی بحری نمی‌بود و تا این درجه جلب احترام دول کبیره و

[1] .Elsaß-Lothringen مناطق مورد مناقشهٔ آلمان و فرانسه

صغیرهٔ عالم را نمی‌نمود. فی‌الواقع این شکست فرانسه صور اسرافیل بود؛ آنها را از قبور جهالت و غرور بر انگیخت» (تبریزی:۱۳۵٦، ۲۳٤).

یکی از مهم‌ترین وجوه آگاهی ایرانیان به ویژه در مقایسه با دوران پیشین، توجه به عوامل عینی و مصادیق بارز مسئول در وضعیت ایجاد شده بود. این در حالی است که قبلاً اگر مشکلی نیز پیشامد می‌کرد، عناصر ماورایی نقش مهمی در توضیح امور به خود اختصاص می‌داد. برای نمونه زمانی که در بخارا لشکر چنگیزخان مغول دست به فجایعی زدند تا جایی که حرمت مسجد و مقدسات مسلمین را نیز رعایت نمی‌کردند، «امیر امام جلال‌الدین علی بن الحسن الرندی که مقدّم و مقتدای سادات ماوراءالنهر بود و در زهد و ورع مشارالیه، روی به امام عالم رکن‌الدین امامزاده که از افاضل علمای عالم بود –طیّب‌الله مرقدهما– آورد و گفت مولانا چه حالتست این که می‌بینم به بیداریست یا رب یا به خواب، مولانا امامزاده گفت خاموش باش باد بی‌نیازی خداوند است که می‌وزد سامان سخن گفتن نیست» (جوینی،۱۳۲۹ه.:۸۱). در واقع مردم ایران در قبال هزیمتی چنان عظیم، دچار حیرتی شگرف و سکوتی عمیق شده بودند و گویی از سخن بازمانده و امور را به استغنای خداوندی نسبت می‌دادند. البته همان موقع چنگیزخان به‌رغم سکوت و خاموشی مردمان که زهره و جرأت اعتراض نداشتند، می‌گوید: «ای قوم بدانید که شما گناه‌های بزرگ کرده‌اید و این گناه‌های بزرگ، بزرگان شما کرده‌اند. از من بپرسید که این سخن به چه دلیل می‌گویم سبب آنک من عذاب خدا ام اگر شما گناه‌های بزرگ نکردنی، خدای چون من عذاب را بر سر شما نفرستادی»(جوینی،۱۳۲۹ه.:۸۱). از فراز سده‌های متمادی، در زمانهٔ پس از جنگ‌های با روسیه و وقایع مربوط به جدا شدن هرات، به تدریج این آگاهی از گناه، خطا و یا کوتاهی بزرگان کشور در جان و دل ایرانیان ریشه می‌دوانید و آنها را به امور واقعی و انضمامی متوجه می‌ساخت. بدین ترتیب در نوشته‌های این دوره، «انتقاد از گردون سُفله‌پرور در مقیاس محدودی، جای خود را به انتقاد از سوءتدبیرهای شاه و رجال حکومتی داده و با تکوین آگاهی جدیدی، انتقاد صبغه‌ای اجتماعی–سیاسی پیدا کرده است. از ویژگی‌های این گونه جدید انتقاد، اشاره کمابیش صریح به عاملان اجتماعی تباهکاری است»(طباطبایی،۱۳۹۲: ۲٦). اگر از تعابیر پدیدارشناسی «ادموند هوسرل»[۱](۱۸۵۹–۱۹۳۸) استفاده کنیم، می‌توان گفت متعلَّق آگاهی نوظهور ایرانیان در این بُرهه

[۱] .Edmund Husserl فیلسوف آلمانی و بنیان‌گذار پدیدارشناسی

زمانی متوجه و معطوف به عواملی جدید شده بود و این خود حکایت از نیت‌مندی یا قصدیت(intentionality) خاص آگاهی است. به طور خاص در جنگ نه فقط خود ایرانیان بلکه دیگرانی همچون ژنرال پاسکویچ نیز دریافته بودند که ایرانیان به‌رغم فداکاری و ایستادگی، سرکردهٔ شایسته‌ای ندارند که «آنها را به راه تواند برد و موافق مصلحت وقت و مکان به جنگ تواند انداخت»(افشار،۱۳٤۹ :۱۹۸).

به هر حال اغلب منورالفکران و نیز علمای ایران مخصوصاً تحت تأثیر جنگ‌ها بر آن بودند که «اگر ایران دولت قانونی و دارای مجلس ملی بشود برای هر حرف ناحساب، روس و انگلیس و عثمانی نمی‌توانند به ایرانی توسری زده و مقاصد جابرانهٔ خود را به حلق دولت ایران فرو کنند»(امین‌الدوله،۱۳۷۰: ۲٦۰– ۲۵۹). اهمیت انتظام کشور بر اثر مشروطه با استناد به کارآمدی نظامی و جنگی گاه با تعابیر اغراق‌آمیز همراه می‌شد و برای نمونه با اشاره به پیروزی آقا-محمدخان(۱۲۱۱–۱۱۵۵ق.) بر گرجیان و کاترین کبیر، بیان می‌گردید که اگر ایران نیز همانند انگلیس «منتظم» شود، در آن صورت «پادشاه قزلباش بر کل سلاطین جهان فایق آید و اَحدی را مجال برابری با او نماند»(شوشتری،۱۳٦۳: ۳۳۹). خود چنین بیانی نشان از دغدغه و دلمشغولی ایرانیان در خصوص ادعاهای ارضی و حاکمیت ایران در مناطقی همچون گرجستان دارد که به سبب نقض آن از مدتی قبل حساسیت و واکنش ایرانیان و شخص آقامحمدخان را برانگیخته بود و زمینه‌ساز آگاهی در خصوص لزوم اهتمام به قلمروی می‌گردید که پیش از آن متعلّق به ایران دانسته می‌شد(ساروی،۱۳۷۱: ۲۷۲–۲۷۳). در تحولات بعدی نیز افرادی همچون ابوالحسن خان ایلچی به ویژه در هماوردی با نمایندگان دولت‌های بزرگی همچون انگلستان و با ردّ زیردست و یا فرعی بودن جایگاه‌شان نسبت بدانها تأکید داشتند که «دولت علّیهٔ ایران دولتی است قدیم و قویم و دخلی به دولت‌های یوروپ ندارد»(علوی شیرازی، بی‌تا:۲۵۲).

نکتهٔ بارز در چنین تحلیل‌هایی، توجه ایرانیان به لزوم بهسازی نهادهای اجتماعی فراتر از افراد است که خود تحول مهمی به شمار می‌آید. به ویژه که چنین تأملاتی با ذکر دستاوردهای کشورهای دیگر همراه شده و تأکید می‌گردید که از جمله فوائد مشروطیت «جهانگیری و رعیت‌پروری و ازدیاد قدرت دولت و اطمینان و امنیت مملکت» است آن گونه که عزت‌یابی اروپا، آمریکا و ژاپن و خروج ایشان از وضعیت ذلّت‌بار پیشین بر اثر تغییر مشی حکمرانی ایشان حاصل شده که از جمله ثمرات آن این است که آنها به جایگاهی رسیده‌اند که «در میدان جدال و قتال مانند رعد و

برق صفوف بر هم زنده‌اند»(خلخالی،۱۳۹۰: ٤٣– ٤٢ ). بالطبع هشدار هم داده می‌شد که اگر وضع اداره و نظام سیاسی کشور بر همان شیوه سابق باشد، خطر تصرف ایران از جانب «روس و انگلیس یا عثمانی و افغانی» وجود دارد و ایران توانی برای مدافعه نخواهد داشت و ممکن است مثل هندوستان و قفقازیه و ترکستان این مشت باقی ماندهٔ ایران نیز به تصرف کفار رود. چنین نظراتی تأکید داشتند اگر مشروطیت بی‌فایده بود، ملت روسیه از جان و مال خود نمی‌گذشتند و اگر مشروطه بی‌ثمر بود ژاپن بر روسیه غلبه نمی‌نمود و همچنین دولت‌های مشروطه از «راحت و عزت و قدرت» برخوردار نمی‌شدند(تبریزی، ۱۳۹۰ :۷۳–۷۵). به نظر می‌رسد با گذر زمان، نگرش بسیاری از ایرانیان برای دفاع از مملکت از سطح رسائل جهادیه‌ای که مردم را ترغیب به مبارزه با اجانب می‌نمود، متوجه لزوم تقویت بنیان‌های سیاسی و تصمیم‌گیری کشور گردیده بود آن گونه که سیدمحمد طباطبایی پس از مهاجرت صغری در عریضه‌ای به مظفرالدین‌شاه با اشاره به تعلّل عین‌الدوله در تأسیس مجلس، بیان می‌دارد که «مجلس اگر باشد ... سیستان و بلوچستان را انگلیس نخواهد برد فلان محل را روس نخواهد برد عثمانی تعدی به ایران نمی‌تواند بکند»(ناظم‌الاسلام کرمانی،۱۳۹۱: ٣٤٠– ٣٣٨). نائینی نیز در *تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله*، از جمله مضارّ نظام استبدادی را، شکست مسلمین مقابل دول بزرگ غربی و از دست رفتن سرزمین‌های اسلامی در دوران معاصر عنوان کرده و با اشاره به خسرانی که از این بابت به جهان اسلام وارد گردیده، تصریح می‌کند: «چنان چه باز هم مسلمانان از این سکرت [مستی] و غفلت به خود نیایند و کما فی‌السابق در ذلت عبودیت فراعنهٔ امت و چپاول‌چیان مملکت باقی بمانند، چیزی نخواهد گذشت که –العیاذ بالله‌تعالی– مانند مسلمین معظم افریقا و اغلب ممالک آسیا و غیر ذلک، نعمت و شرف استقلال قومیت و سلطنت اسلامیه را از دست داده ... علی هذا بدیهی است که تحویل سلطنت جائرهٔ غاصبه از نحوهٔ ظالمهٔ اولی [استبداد] به نحوهٔ عادلهٔ ثانیه [مشروطه]، علاوه بر تمام مذکورات، موجب حفظ بیضه اسلام و صیانت حوزه مسلمین است از استیلای کفار، از این جهت از اهمّ فرائض خواهد بود»(فیرحی،۱۳۹۷: ۲۳۹– ۲۳۷).

علمای ثلاث نجف نیز در وقایع پس از استبداد صغیر، ضمن تأکید بر ضرورت همراهی با مقتضیات جدید، استقرار مشروطیت را وسیله‌ای برای حفظ «بیضهٔ اسلام» و حفظ «سلطنت اسلامی» در برابر تجاوز کفار و وسیله‌ای برای رفع نیازهای جدید و جلوگیری از سلطهٔ اجانب عنوان کرده و تأکید داشتند: «امروزه تکلیف عموم مسلمانان قهراً همین است که ترک مسلک خبیث

استبداد نموده و در تحصیل این مشروع مقدس که اقامهٔ دارالشورای ملی و اجرای قانون مساوات قرآنی می‌باشد، غایت جهد را مبذول دارند تا از برکت آن بتوانند حفظ سلطنت اسلامی را نموده باشند چنان که احرار دولت علیهٔ عثمانیه با ایفاء مراسم حمیت اسلامی به نشر و تأسیس آن نائل شدند و اگر دول مجاوره بلکه عموم دول از این راه ترقی و تسلط بر اسلامیان پیدا نکرده بودند، این تکلیف بر مسلمین متوجه نمی‌شد. ولی امروز قهراً عامهٔ مسلمین بر این وظیفهٔ شرعیهٔ عقلیهٔ محض حفظ سلطنت استقلالیهٔ اسلامیه مکلفند، و متمرّد از آن یا جاهل و احمق است یا معاند دین حنیف اسلام»(اصغری،۱۳۹۲: ۱۱۱-۱۱۲).

در تلگراف دیگری از ایشان خطاب به مشیرالدوله، با محکوم کردن اقدام محمدعلی شاه در سرکوب مشروطه‌خواهان، شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس، شکست از انگلیس در جنگ هرات و استقلال افغانستان بخشی از ناکارآمدی قاجاریه در از دست دادن قلمروهای کشور از جمله «قفقازیه و شیروانات و بلاد ترکمان، بحر خزر و هرات و افغانستان و بلوچستان و بحرین و مسقط و غالب جزایر خلیج فارس و عراق و ترکستان» مورد نقد قرار گرفته است(شریف کاشانی،۱۳٦۲: ۲۰۹-۲۱۰). محمدکاظم خراسانی و عبدالله مازندرانی نیز در تلگرافی هدف اصلی مشروطیت و علت حمایتشان از آن را «حفظ بیضهٔ اسلام و تلخیص ممالک اسلامیه از تسلط کفار» اعلام می‌کنند(شریف کاشانی،۱۳٦۲: ۲٤٦).

البته با ظهور آگاهی ملی نوین، کسانی همچون آخوندزاده با تأکید بر اهمیت اصلاحات و قانون‌مداری به منظور اینکه کشور «به مسلک پروقره بیفتد و به دایره سیلویلیزه قدم گذارد»، اثر این رویکرد را از جمله در این می‌داند که مردم «پاتریوت بشوند یعنی به اسم پادشاه در حبّ وطن مال و جان خودشان را مضایقه نکنند نه این که به روش زمان حال از راه ترس به او اظهار اطاعت کنند»(آخوندزاده، بی‌تا:٦٤). در چنین تعبیری، سامان‌مندی امور و انتظام اوضاع کشور، لازمهٔ دفاع از دل و جان از مرزها و کیان مملکت دانسته شده و با منطقی غیر از صرف فتاوای جهادی، بر لزوم دفاع از میهن و وطن‌پرستی(پاتریوت شدن) سخن به میان رفته است. برای همین طالبوف با نقد منطق فلسفی قدیم که معتقد بود:

این وطن مصر و عراق و شام نیست　　این وطن شهری است کورا نام نیست

تصریح می‌کند که از قضا این وطن مختصات ویژه‌ای دارد که نامش نیز «ایران» است (طالبوف،۲۵۳٦ش:۹۳). بدین ترتیب خودآگاهی ملی برآمده از جنگ‌ها، متفکران و نیز فعالان سیاسی آن روزگار را به بازتعریف نگاه‌شان به نظام سیاسی و نیز انتظار از عملکرد مناسب نظام سیاسی و همچنین بازاندیشی در حس تعلّق ملی واداشته بود.

**٤.نتیجه**

یکی از سرچشمه‌های ظهور آگاهی نوین ایرانیان در دورهٔ مدرن متأثر از جنگ بود و نظامیان در زمرهٔ نخستین اقشاری بودند که به عقب‌ماندگی ایران در مواجهه با دیگران وقوف یافتند. رویارویی نظامی ایرانیان در دورهٔ قاجاریه نتایجی داشت از جمله اینکه تلاش برای پیشبرد «پروژهٔ» نوسازی، بیش و پیش از «پروسهٔ» آن در دستور کار قرار گرفت. این امر اگر هم مطلوب نبود، امری ناگزیر و غیر قابل اجتناب به نظر می‌رسید. از نظر آگاهی، آثار جنگ جزو عواملی بود که ایرانیان را به شکاف موجود بین وضعیت واقعی موجود و آنچه به عنوان شرایط ایده‌آل و آرمانی خویش انتظار داشتند، متوجه ساخت. از دیدگاه منطق هگلی این تعارض دیالکتیکی بین ذهن و عین، عاملی بود که ایرانیان در اثر آن به تدریج لزوم بازاندیشی در ذهنیت خویش را دریافتند و به تعبیری واقف شدند که آنچه در بیرون از تطورات اجتماعی، فرهنگی و نیز اقتصادی و سیاسی مشاهده می‌کنند، تجلّی و ظهوری از ذهنیت تبلور یافته در متن مناسبات نوین است. اینجاست که به تأسی از هایدگر می‌توان گفت امور پیرامون ایرانیان که وضعیتی تودستی و بدیهی و البته فاقد تأمل برای ایرانیان داشت، در اثر توقف کارکردهای معمول آنها خصلتی بازاندیشانه یافته و مورد ارزیابی انتقادی قرار گرفت. اما آن گونه که نیچه اظهار می‌داشت، تاریخ و میراث بر جای مانده از آن، بار سنگینی نیز بر دوش انسان‌ها می‌گذارد که به ویژه در جوامعی همچون ایران به سبب سنت وزین و دیرپای موجود، روند آگاهی‌یابی در تعامل با گذشته را دشوار می‌سازد.

دشواری تحقق آگاهی از مجرای چنین دیالکتیکی، در مقاطعی از تاریخ ایران از جمله بحران و آشفتگی پس از مشروطه و روی کار آمدن پهلوی اول، الزامات الگوی مدرنیزاسیون آمرانه را در اولویت قرار داد و این البته حکایت کمابیش مشابهی در اغلب کشورهایی بوده که با تأخیر وارد فرایند مدرنیزاسیون شده‌اند. مسیر چنین کشورهایی عمدتاً از مشاهده و اخذ جلوه‌های ظاهری و سخت‌افزاری تجدد آغاز شده و شتاب تحولات عاجل زمانه مهلت چندانی به ایشان نداده که بتوانند تأملی انتقادی درباره وضعیت مدرن و نظام اندیشه‌ای سنت را سامان ببخشند. نتیجهٔ حاصل

از این نوع رویارویی شتابزده، الگویی از توسعه نامتوازن را در تاریخ کشورهایی همچون ایران رقم زده است. با این حال به سامان نرسیدن کلیت مدل توسعهٔ مذکور، نباید مانع از توجه بدین نکته گردد که نظر به ناکامی در جبههٔ جنگ‌ها، آگاهی ایرانیان در التفات به روابط نوین جهانی و درک فاصلهٔ خود با آنها، روندی خودجوش و برآمده از دغدغه‌هایی بومی بوده است. در اثر آگاهی ناخشنودی و غمباری که از هگل نقل شد، باید اذعان نمود که ایرانیان دریافتی ولو اجمالی از موقعیت تراژیک خود حاصل نموده بودند که البته کیفیت و چند و چون نسخهٔ ایجابی ایشان در این مسیر خود حکایتی دیگر و بسی متنوع بوده است. در این خصوص اگر باز از رویکرد هایدگری استفاده نماییم، باید تصریح نمود که مواجههٔ ایرانیان شاید بسان همهٔ ملل دیگر زمانی که با رویدادهای نظامی و جنگ رو در رو شدند، قبل از اندیشه‌ورزی برآمده از دغدغه‌مندی ایشان در خصوص حفظ هستی خودشان و لذا بیش از معرفت‌شناختی(epistemological)، از سنخ دلمشغولی وجودشناختی(ontological) بود. به عبارتی دیگر بر اساس هرمنوتیک هستی‌شناسانهٔ هایدگر، شناخت مفاهیم نوظهور مدرن و مناسبات جدید عالَم نیز از خلال نحوهٔ بودن و شرایط خاصی از «در–جهان–بودگی» انسان ایرانی در متن رویه‌های مدرن معنادار می‌شد. بدین معنا و بر اساس رابطهٔ متقابل آگاهی با چگونگی زیست در شرایط جدید، ایرانیان و چه بسا همهٔ جوامع دیگر نمی‌توانستند مقدم بر ورود به زیست‌جهان جدید، آگاهی لازم از مناسبات جدید را کسب نمایند.

و در نهایت باید عنایت داشت تأکید بر تغییرات عینی در وضعیت ایرانیان بر اثر جنگ و التفات به عقب‌ماندگی در سطوح مختلف به معنای نفی نقش عناصر و اقشاری که در آگاهی‌بخشی و تعمیق تفکر مشروطه‌خواهی در ایران نقش ایفا نموده‌اند، نیست؛ برعکس چنانکه به اشاره بیان شد، نوشتار بر اساس مبانی نظری و فلسفی مورد اشاره از قضا بر آن است که مشروطه‌خواهی در روندی دیالکتیکی بین عین و ذهن قابل توضیح مناسب‌تری است البته با تأکید بر این مسئله که همدلی با نظریات جدید و همراه شدن در مسیر پروژه‌ای اجتماعی همچون مطالبهٔ مشروطه از سویی نمی-توانست در خلاء و بدون مدد گرفتن از تجربهٔ زیستهٔ ایرانیان به نتیجه برسد و ثانیاً به نظر می‌رسد کلیت مشروطه‌خواهی نیز همچون بسیاری از حرکت‌های اجتماعی لزوماً بعد از آگاهی‌یابی تمامی بخش‌های اجتماعی به وقوع نمی‌پیوندد؛ به بیانی دیگر، اقتضائات عملی زندگی تاریخی و اجتماعی

افراد دورنمای تأسیسی و در ادامه تداوم‌بخش منطق تحول اجتماعی و سیاسی از طریق مشروطه-خواهی را باعث شده است.

**منابع**


آخوندزاده، میرزا فتحعلی‌خان (بی‌تا)، *مکتوبات*، بی‌جا.

آدمیت، فریدون (۱۳٤۸) *امیرکبیر و ایران*، تهران: شرکت انتشارات سهامی خوارزمی، چاپ سوم؛

آدمیت، فریدون (۱۳٤۹) *اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده*، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی؛

آدمیت، فریدون (۱۳۵۵) *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، چاپ دوم، تهران: کانون کتاب ایران.

استیس، والتر ترنس (۱۳۸۸) *فلسفهٔ هگل*، جلد ۲، ترجمهٔ حمید عنایت، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم.

اصغری، سیدمحمد (۱۳۹۲) *آخوند خراسانی در جنبش مشروطیت با سیری در ایضاح‌الخطاء آیت-الله شیخ محمدباقر بهاری*، تهران: اطلاعات.

اعتضادالسلطنه، علیقلی‌میرزا (۱۳۷۰) *اکسیرالتواریخ: تاریخ قاجاریه از آغاز تا سال ۱۲۵۹ق.*، به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران، موسسهٔ انتشارات ویسمن.

افشار، میرزامصطفی (۱۳٤۹) *سفرنامهٔ خسرومیرزا (بپطرزبورغ)*، به کوشش محمد گلبن، تهران، کتابخانه مستوفی؛

امین‌الدوله، میرزا علی‌خان (۱۳۷۰) *خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله*، به کوشش حافظ فرمانفرمائیان، تهران: امیرکبیر.

اینالجیق، خلیل و محمد سید دانلی‌اوغلو (۱۳۹۱) امپراتوری عثمانی در عصر دگرگونی تنظیمات، ترجمهٔ رسول عربخانی، تهران: پژوهشکدهٔ تاریخ اسلام.

بوتول، گاستون (۱۳٦۸)، *جامعه‌شناسی جنگ*، ترجمه هوشنگ فرخجسته، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

بهبهانی، ابوطالب، «منهاج العلی»، در: *رسائل سیاسی عصر قاجار* (۱۳۸۰) به تصحیح و تحشیهٔ غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.

پولارد، سیدنی (۱۳۵٤) *اندیشهٔ ترقی؛ تاریخ و جامعه*، ترجمهٔ حسین اسدپور پیرانفر، تهران: امیرکبیر.

تبریزی، عبدالرحیم ابن شیخ ابوطالب نجار (۱۳۵٦) *مسالک‌المحسنین*، با مقدمه و حواشی باقر مومنی، تهران، شبگیر.

تبریزی، مهدی (۱۳۹۰) «سوال هایی دایر به مشروطیت»، در: *رسایل مشروطیت: مشروطه به روایت موافقان و مخالفان*، ج ۲، تألیف، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری نژاد، چاپ دوم، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

تقی‌زاده، سیدحسن (۱۳۹۹) *مشروطیت از زبان تقی‌زاده*، به کوشش و پژوهش محمود تربتی سنجابی، تهران: شرکت هزارهٔ سوم اندیشه.

جوینی، عطاملک (۱۳۲۹ه.) *تاریخ جهانگشای، جلد اول*، به تصحیح محمدبن‌عبدالوهاب قزوینی، لیدن، بریل؛

جهانگیر میرزا (۱۳۸٤) *تاریخ نو*، به تصحیح عباس اقبال، تهران: نشر علم.

حائری، عبدالهادی (۱۳۷٤) *آزادی‌های سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه‌گران*، مشهد: جهاد دانشگاهی.

حضرتی، حسن (۱۳۸۹) *مشروطهٔ عثمانی*، تهران: پژوهشکدهٔ تاریخ اسلام.

خاوری شیرازی، فضل‌الله (۱۳۸۰) *تاریخ ذوالقرنین*، ج ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

خلخالی، عماد العلماء (۱۳۹۰) «بیان معنی سلطنت مشروطه و فوایدها»، در: *رسایل مشروطیت (مشروطه به روایت موافقان و مخالفان)*، ج ۲، تالیف، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری نژاد، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

دروویل، گاسپار (۱۳۸۹) *سفرنامهٔ دروویل*، ترجمه جواد محیی، قم: نیلوفرانه.

دنبلی، عبدالرزاق‌بیک (۱۳۸۳) *مآثر سلطانیه (تاریخ جنگهای اول ایران و روس)*، تصحیح و تحشیهٔ غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: موسسهٔ انتشاراتی روزنامه ایران.

در حال ویرایش

رینگر، مونیکا (۱۳۸۵) *آموزش، دین و گفتمان اصلاح فرهنگی در دوران قاجار*، ترجمهٔ مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.

ژوبر، پ. آ. (۱۳۲۲) *مسافرت به ارمنستان و ایران*، ترجمهٔ محمود هدایت، تهران: تابان.

ساروی، محمد فتح‌الله بن محمدتقی (۱۳۷۱) *تاریخ محمدی(احسن‌التواریخ)*، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، موسسهٔ انتشارات امیرکبیر.

شایگان، داریوش (۱۳۷٦) *زیر آسمان‌های جهان (گفت و گو با رامین جهانبگلو)*، ترجمهٔ نازی عظیما، تهران: فرزان روز.

شوشتری، میرعبداللطیف‌خان (۱۳٦۳) *تحفه‌العالم و ذیل‌التحفه*، به اهتمام صمد موحد، تهران: کتابخانهٔ طهوری.

طالبوف، عبدالرحیم (۲۵۳٦ش.) *کتاب احمد*، تهران، انتشارات شبگیر؛

طباطبایی، سیدجواد (۱۳۹۲) *تأملی درباره ایران؛ جلد دوم: نظریه حکومت قانون در ایران، بخش دوم: مبانی نظریه مشروطه‌خواهی*، تهران، مینوی خرد؛

طباطبایی، سیدجواد (۱۳۹۹) *تأملی درباره ایران، جلد دوم: نظریهٔ حکومت قانون در ایران، بخش نخست: مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی*، تهران، مینوی خرد، چاپ سوم؛

علوی شیرازی، میرزا محمدهادی (بی‌تا) *دلیل‌السفراء: سفرنامهٔ میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی به روسیه*، به کوشش محمد گلبن، بی‌جا، مرکز فرهنگی اسناد آسیا.

عنایت، حمید (۱۳٦۵) *اندیشهٔ سیاسی در اسلام معاصر*، ترجمهٔ بهاءالدین خرمشاهی، چاپ دوم، تهران، انتشارات خوارزمی.

فراهانی، میرزا بزرگ قائم‌مقام (۱۳۲٤ه.) *جهادیه*، بی‌جا، شرکت افست سهامی خاص.

فراهانی، قائم‌مقام (۲۵۳۷ش.) *نامه‌های پراکندهٔ قائم مقام فراهانی؛ بخش یکم: نامه‌های مربوط به جنگ‌های ایران و روسیه*، به کوشش جهانگیر قائم‌مقامی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

فیرحی، داود (۱۳۹۷) *آستانهٔ تجدد: در شرح تنبیه‌الأمه و تنزیه‌المله*، تهران، نشر نی.

قاضی‌مرادی، حسن (۱۳۹٤) *ملکم‌خان نظریه‌پرداز نوسازی سیاسی در صدر مشروطه*، تهران: اختران.

کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۷) *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمهٔ محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ چهاردهم، تهران: نشر مرکز.

کدی، نیکی (۱۳٦۹) *ریشه‌های انقلاب ایران*، ترجمهٔ عبدالرحیم گواهی، تهران: قلم.

محمودمیرزا قاجار (۱۳۸۹) *تاریخ صاحبقرانی: حوادث تاریخی سلسلهٔ قاجار(۱۱۹۰-۱۲٤۸ق.)*، تصحیح نادره جلالی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

مرادی، نورالله (مرداد و شهریور ۱۳۸۰) «ماگناکارتا»، *بخارا*، ش اول، شمارهٔ پی در پی ۱۹، صص ۲۹-۱٦.

مراغه‌ای، حاجی زین‌العابدین (۱۳۸۸) *سیاحتنامهٔ ابراهیم بیگ*، به کوشش م.ع. سپانلو، تهران: آگه.

موریه، جیمز (۱۳۸٦) *سفرنامهٔ جیمز موریه: (سفر یکم) از راه ایران، ارمنستان و آسیای کوچک به قسطنطنیه ۱۸۰۹- ۱۸۰۸ میلادی*، ترجمهٔ ابوالقاسم سرّی، ج ۱، تهران: توس.

ناظم‌الدوله، میرزا ملکم‌خان (۱۳۹٦) *رساله‌های میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله*، گردآوری حجت‌الله اصیل، تهران: نشر نی.

وال، ژان (۱۳۸۷) *ناخشنودی آگاهی در فلسفهٔ هگل*، ترجمهٔ باقر پرهام، تهران، آگاه؛

هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۳۹) *روضه‌الصفای ناصری*، ج ۹، قم: کتابفروشی‌های مرکزی- پیروز- خیام.

هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۸۵) *تاریخ روضه الصفای ناصری*، ج۱۵، تهران: اساطیر.

Avineri, Shlomo (1994) *Hegel's Theory of the Modern State*, Cambridge, Cambridge University Press.

Berkes, Niyazi (2017) *Türkiye'de Çağdaşlaşma*. İstanbul: Yapı Kredi Yayınları.

Freud, Sigmund (1962) *Civilization and its Discontents*, Trans. By James Strachey, New York: Norton & Company INC.

Gallie, W.B.(2008) *Philosophers of Peace and War: Kant, Clausewitz, Marx, Engels and Tolstoy*, London: Cambridge University Press.

Geniušas, Saulius (2008) "Self-Consciousness and Otherness: Hegel and Husserl", *Santalka. Filosofia*, 16(3), PP. 27-36;

Goto-Jones, Christopher (2009) *Modern Japan: A Very Short Introduction*, Oxford, Oxford University Press.

Hegel, G. W. F. (1977) *Phenomenology of Spirit*, Trans. By A. V. Miller, Oxford, Oxford University Press;

در حال ویرایش

Heidegger, Martin (1985) *Being and Time*, Trans. By John Macquarri & Edward Robinson, Oxford, Basil Blackwell Publisher Ltd.

Heidegger, Martin (2002) *Supplements From the Earliest Essays to Being and Time and Beyond*, Edi. By John van Buren, New York, State University of New York Press;

Mahdi, Muhsin (1971) *Ibn Khaldun's Philosophy of History: A Study in the Philosophy Foundation of the Science of Culture*, Chicago: Chicago University Press.

Mardin, Şerif (2017) *Türk Modernleşmesi*,İstanbul: İletişim.

Nietzsche, Friedrich (1980) *On the Advantage and Disadvantage of History for Life*, Trans. By Peter Preuss, Indiana, Hackett Publishing Company, Inc.;

Rawls, John (2001*) Justice as Fairness: A Restatement*, Cambridge, The Belknap Press of Harvard University Press;

Rockmore, Tom (1997) *An Introduction to Hegel's Phenomenology of Spirit*, Berkeley, University of California Press;

Wheeler, Michael (2020) "Martin Heidegger", in: *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (Edi.),Retrieved From: https://plato.stanford.edu/entries/heidegger/

Zürcher, Erık Jan (2016) *Modernleşen Türkiye'nin Tarihi*, Çeviren Yasemin Saner, İstanbul: İletişim.

War and Historical Self-Consciousness in Iranian Constitutionalism

**Abstract**: One of the factors for constitutionalism in Iran was the comparison of its chaotic situation with others, which showed itself especially in the military field and failure in wars. The result of this situation was standing up and being aware of own's position in the new era. The question and concern of this article is the question of the relationship between the experience of the war and the attention of Iranians to their own position in the context of the emerging situation. In this regard, the claim of the present article is that self-consciousness, although it is a some kind of reflection and identification, is not an abstract issue and is achieved in a dialectical relationship with objective and concrete reality. In the analysis of this argument, by the emphasis on the thinkers of the German tradition such as Nietzsche, Hegel and Heidegger were used to show how consciousness has a significant relationship with history and tradition that has continued until now. Based on this, the shock caused by new historical events, especially the defeat in wars, has caused a rethinking of the situation of Iranians during the Qajar era and a new consciousness that comes from understanding the gap between Iran and the new world on the one hand and the existing reality and the ideal situation. Through this awareness, Iranians realized the inefficiency of the political system and its malfunctions and took a critical approach, which demanded constitutionalism and as a result, the demand for modernization.

**Keywords**: Self-Consciousness, Iran-Russia Wars, Herat War, Constitutionalism, Modernization

در حال ویرایش